



سفیر تر کمستان در دیدار با استاندار مطرح کرد:  
توسعه روابط تجاری  
بامحوریت خراسان رضوی

# خبرنگار رضوی

روزنامه  
صبح  
استان



امام جمعه تربت جام  
دارفانی راوداع گفت

KhorasanRazavi

پنج شنبه ۱۰ شهریور ۱۴۰۱ / ۴ صفر ۱۴۴۴  
۴ صفحه / شماره ۵۰۵۲ / قیمت: ۶۰۰ تومان  
Thu . 1 . Sep . 2022 . No.5053

رئیس دانشگاه علوم  
پزشکی گناباد خبر داد:

اخذ موافقت اصولی  
برای ۶۰ تخت  
بیمارستان دوم گناباد

۳ صفحه

رنگ آمیزی مدارس  
روستایی نیشابور  
به همت گروه های  
جهادی

۲ صفحه

دادستان بردسکن خبر داد:

دستگیری باند  
سارقان باغ های پسته  
در بردسکن

۲ صفحه

شهر خودرو  
در بن بست!

نماینده فوتبال استان در بازی  
فر دای لیگ آزادگان احتمالاً  
باجوانان به میدان برود

۴ صفحه

مرگ دلخراش  
راننده لودر در معدن  
شن شویی

۳ صفحه

ساعتی در خانه پدری شهید کاوه و همکلامی با خواهر و فرزند شهید

کاوه ایران فرزند خراسان

ترسول / «یادم هست اگر محمود از ساعت ۱۶ دیرتر به خانه می آمد، آقا مغازه را تعطیل می کرد و می رفت سر زمین فوتبال انتهای خیابان امام رضا (ع)، نزدیک پایانه مسافربری امروز تا ببیند چرا محمود دیر کرده و مشغول چه کاری است، همسایه های گفتند: حاج آقا چرا این قدر خودتان را اذیت می کنید، این بچه هم مثل بقیه بچه ها بزرگ می شود دیگر! اما آقا گوش نمی کرد، با دلسوزی تمام و ممارست نهال نوبایش را باغبانی می کرد. نهالی که به ثمر نشست، آن هم چه ثمری، حوالی ظهر است و مهمان خاطرات خواهر کوچک و دختر شهید کاوه شده ایم، آن هم در خانه پدری شهید که در و دیوارش حس و حال این شهید بزرگوار را تداعی می کند. اتاق پر از خاطرات شهید است، قاب عکس های نصب شده روی دیوار، پرچم ها و تابلوهای یادگار از جبهه و جنگ و از همه مهم تر دوبانویی که امانتدار خاطرات و اهورسم شهید هستند. خواهر شهید که در این بزم خاطرات دلنشین، میزبان ماست، صحبت هایش را پس از فراز اولیه این گزارش، ادامه می دهد: همراهی پدر و محمود به حدی بود که بعضی جوانان ناباب محل، کلی کلک سوار می کردند تا قیچ نافرمانی از پدر را برای محمود بشکنند اما نتوانستند، چه چیزی محمود را به این سطح از ایمان، شجاعت و بصیرت رساند؟» خانم کاوه اولین عامل را کانون خانواده و دومین راتلاش پدر می داند و می گوید: خانواده ما، خانواده مقید و محکمی بود، پدر و مادر هر دو آدم های متشعر، انقلابی، منظم و خانواده دوستی بودند، ما بچه ها و به خصوص محمود هم همین طور تربیت شدیم، هیچ وعده غذایی بدون حضور همه اعضای خانواده خورد نمی شد، همه باهم نماز می خواندیم و کارهای مشترک زیادی را در کنار هم انجام می دادیم، به همین دلیل همدل بودیم و در یک مسیر حرکت می کردیم. از طرفی توجه بابا به محمود بسیار زیاد بود و برای تربیت او تلاش می کرد، هم در کار مغازه به او جایگاه داده بود تا مسئولیت پذیر بار بیاید، هم او را با خود به جلسات سیاسی و انقلابی می برد و او را پای درس آیت... خاتمه ای می نشاند، هم برای تحصیل و ورزش و حتی خورد و خوراک و البته همه فرزندان ش بر نامه های دقیق می ریخت. شاید بعضی ها فکر می کردند این همه تلاش لازم نیست اما پدر ثمره تلاش هایش را دید. خواهر از بچگی های برادر می گوید، این که محمود کوچک عاشق پلیس بازی بود و سه خواهرش را دنبال خودش می کشاند تا همه باهم پلیس بازی کنند. می گوید: وقتی که محمود بزرگ تر شد پدر دوست داشت او خطیب شود اما

محمود که هم به درس خیلی علاقه داشت هم به کارهای عملیاتی تر، تصمیم گرفت هم در حوزه درس بخواند، هم فوتبال و تکواندو و تیراندازی را ادامه بدهد، هم کارهای فنی و برقی انجام بدهد. محمود در کارهای اقتصادی هم به واسطه همراهی با پدر در مغازه استعدادش را که دیدند با وجود سن و دسیاه شدن و استعدادش را که دیدند با وجود سن کم، راهی تهران شد برای محافظت از بیت امام، از این جا به بعد ما خیلی کم محمود را می دیدیم و این آغاز دلنگانی های ما بود که با جبهه رفتن محمود به اوج رسید. محمود وقتی به مشهد می آمد هم با یک مسئولان در مشهد خیلی گله داشت و می گفت این ها خیلی غافل از جنگ هستند. برای همین هر بار یک برنامه ای می گذاشت یا مثلاً عملیاتی در منطقه ای انجام می داد تا برخی از این مسئولان را به خود بیاورد. یک بار به گفته یکی از همزمانش، محمود برای این که برخی از همین مسئولان در مشهد بیاورد، چند نفر از آن ها را با خودش به جبهه برد، روز همه جا را نشان شان داد، شب که شد خسته نباشید گفت و گذاشت بخوابند. بندگان خدا خوابیده بودند که یک بار به صادی انفجار و تیراندازی از خواب پریدند و نمی دانستند چه کنند، بعد هم چند سر باز عراقی بالای سرشان آمدند و اسلحه را روی سرشان گرفتند، این ها هم در نگ نکردند، زانو زدند و همه باهم فریاد زدند: «دخیلک یا صدام!» به این جای کار که رسید، یک بار به محمود بالای سرشان ظاهر شد و با عصبانیت گفت: دیدید گفتیم شما از حال بچه هایی خبرید؟! همه بهت زده به محمود نگاه کردند، بلند شدند و تازه فهمیدند که همه چیز نقشه محمود است که رزمنده های عرب زبان اهوازی را مامور سنجش آن ها کرده است. این اخلاق محمود بود، ذهنش پر از دغدغه بود و برای رفع مشکل، نقشه ها و برنامه های دقیق و خلاقانه می کشید، تا به نتیجه نمی رسید هم دست بردار نبود. زهرا کاوه صحبت هایش را به شجاعت و مسئولیت پذیری برادر می کشاند و می گوید: محمود از همان کودکی شجاعت و مسئولیت پذیر بود و همه مشکلات خانواده را می دانست، مشکلات محله و مشهد را هم می دانست و دوست داشت همه را حل کند. مثلاً یادم هست یک موقعی در عطاری پدر پودر شست و شوی لباس نبود، اصلاً در هیچ جای مشهد نبود، آن روز ها بهش می گفتند برف. یک روز بعد از ظهر دیدیم محمود ۱۲

ساله با خوشحالی از پله ها بالا آمد و آقا را صدا کرد و گفت: آقا برف خریدم، بباین مغازه رو پر کنین که مشکل حل شد. آقا رفت توی راه پله و دید محمود یک وانت بار برف را در پارکد خالی کرده، شاید الان خیلی ها چنین درایتی را در یک بچه ۱۲ ساله تشویق کنند یا لاقول توی ذوقش نزنند اما آقابدون تعارف عصبانی شد و گفت محمود! این کار اسمش احتکار است! چه کار کردی بابا! معنی احتکار را برای محمود توضیح داد و بدون معطلی همه برف ها را به بازار برگردانند. محمود محکم بود، توی ذوقش نخورد، تلاش کرد تا راه درست حل کردن مشکلات را یاد بگیرد. یک حواله ماشین پیکان از سپاه به او داده بودند، آن قدر در جیبش ماند و با همان حواله به جبهه رفت و برگشت که چیزی از آن باقی نماند، آخر سر هم برای آن که از اصرارهای ما برای گرفتن ماشین خلاص شود، حواله را دور ریخت یا مثلاً از اوقاف هزار متر زمین به فرماندهان سپاه می دادند، آن را هم نگرفت و بین رزمندگان تقسیم کرد. یک پاترول هم امام جمعه تربت حیدریه به او داد که آن را هم قبول نکرد، از این حواله هاو تحفه ها بسیار بود که محمود هرگز هیچ کدام را قبول نکرد، هیچ هدیه ای وارد خانه و زندگی ما و خودش نشد، حتی اگر یک بسته قند و شکر بود. این چیزها و خیلی رفتارهای دیگری که در جبهه داشت، محمود را عزیز کرده بود. نوبت به دختر شهید می رسد، او هم خاطراتش با پدر را مرور می کند و می گوید: پدر خودش را وقف ایران، سلامتی مردم و پیروزی انقلاب کرده بود. وقتی من به دنیا آمدم، مسئولیت ۱۰ هزار رزمنده بر دوش پدر بود و او به احترام رزمندگان خانواده هایشان به دیدن من نیامد تا عملیات دچار مشکل نشود و تمام توانش را برای حفاظت از نیروها و پیروزی عملیات بگذار د، وقتی ماموریت تمام شد به خانه برگشت و مرا دید، مادر می گوید آن روز فقط می خندید و مدام از تو عکس می گرفت، به نظرم پدر از آن آدم هایی بود که وقتی بود با تمام وجود بود و لحظاتی را مانند جان می کرد. وقتی هم پیش ما نبود، دلش به آقا جان گرم بود که محکم و استوار از ما محافظت می کرد. خواهر شهید کاوه رشته صحبت برادرش را از دهان می گیر دو ادامه می دهد: محمود در جبهه همیشه جلودار بود، حتی یک روز مرخصی نگرفت و هیچ چیز را برای خودش نخواست. شما باور می کنید ما که خانواده محمود بودیم هرگز نفهمیدیم که او از فرماندهان جنگ است؟ این سمت ها و حرف ها برایش اصلاً ارزش نداشت که باز گویشان کند. برای همین علاقه به محمود به حدی بود که ۱۱ رزمنده مجروح شدند تا پیکر او بعد از شهادت به دست بعثی ها نیفتد و با چنگ و دندان محمود را برگردانند. هنوز هم لطف مردم به محمود و خانواده اش ادامه در من افتخار می کنم که چنین برادری داشتم.

ساعتی در خانه پدری  
شهید کاوه و همکلامی  
با خواهر و فرزند شهید

کاوه ایران  
فرزند خراسان



محور مشهد  
- سرخس با  
تابلوی دلهره!

۴ صفحه

استفاده بیشتر تخفیفات بیشتر  
دهم هر ماه تا دهم ماه آینده

مژده به مشترکین ارمغان کارت

استفاده همزمان ۴ نفر از ارمغان کارت

ارمغان کارت

استفاده همزمان آقایان و بانوان از يك کارت  
استفاده همزمان ۴ نفر از يك کارت  
برخورداری از شارژ رایگان  
بدون محدودیت زمانی

۳۶۰۰۷

مجموعه فرهنگی ورزشی ارمغان  
آدرس: بلوار فردوسی - خیابان رسالت